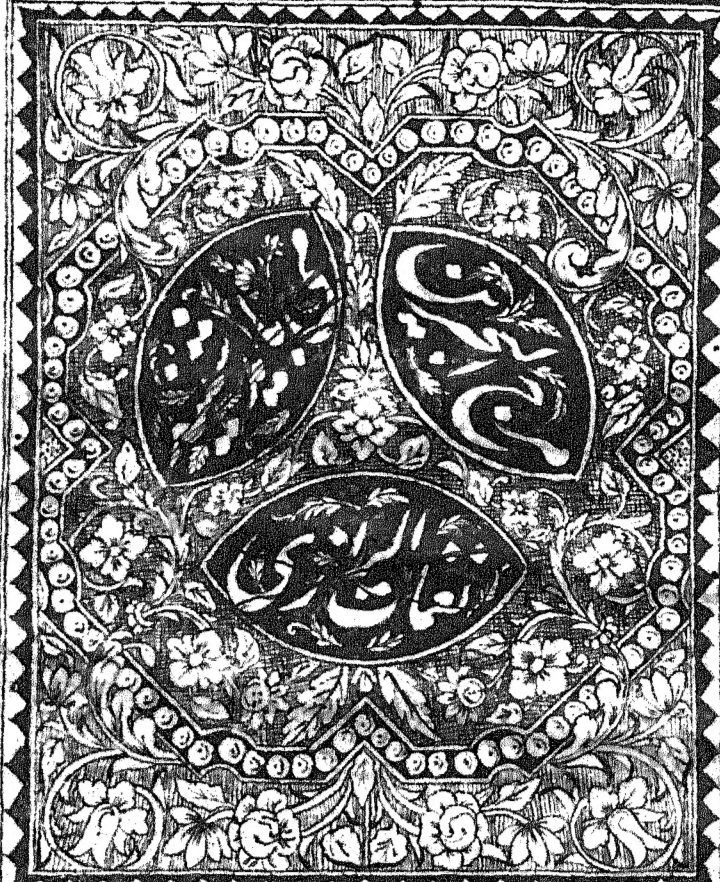


M.A.LIBRARY, A.M.U.



PF9630

سیاست و آیینین که مجموعاً به نامش از دماغ طراز
اعنی



مجموعه‌ای از کتب و دست‌نویسات
در باب سیاست و آیینین که مجموعاً به نامش از دماغ طراز

[A large section of handwritten Persian script, likely from a manuscript or letter.]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و محروم بود از وی هر شقه متشکف غیبیه و یقین متوغل بعید شرح البحرین
یلتقیان بینهما کفر و شرح لا یغیبان شرح بر کفری جام شریعت بر کفری نیکان
عشق * هر دو سنانی نداند جام و سندان باضن * پرود و کار مارا و یازان مارا از
مقام اس و مفر سلامت بیرون نیندازد و بر سر کزخی و مقید صدق ثابت دارد و
راست و دین راست و اعتقاد صحیح روزی گرداند قل هذ ^ه سبیل الله و علی
الله علی الصراط و انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین و علی
و سلم علی سید الرسل و امام الکمل و استاذ الوجود و یادی اخلق محمد و آله و
صحه اجمعین عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ستغفروا متی ثلثا و سبعین فوقه کلمه فی النار
کلا واحدة منهم قیل و من هم با رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه
و اصحابی و اهل الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذ احديث
حسن صحیح ابو هریرة رضی الله عنه و ابی یسکند که سید انبیاء و سید
اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرموده است من از آنها که ایمان بمن آورده اند
و بدین اسلام گرویده اند و روی قبلیه دارند و عقاید و سه کرده شوند بر گروه را غفلا
و دیگر و رای دیگر باشد عقاید و دین و عقاید از آن جمله بدو رخ روند و بعلت ضلالت
و فساد اعتقاد و شومی بدعت ^{باعتدال} بغضاب آتش گرفتار آیند تا وقتیکه قادر مطلق
خواهد ایشانرا از ان آلائشها و کثافتها پاک سازد و بهشت در ارد و یک گروه این
به عقاید و سه کرده روی باشد که با شش در زود و از جهت عقیدت سستی غدا
نگردد پس سید مذکور رسول الله این فرقه که بر هدایت باشند و بدو رخ در نروند
چه کسانی فرمود آنها سیکه در مذہب و اعتقاد موافق طریقه من و اصحاب من باشند
و این فرقه ناجیه را که سید کائنات صلی الله علیه و سلم بدان اشارت کرده است

[illegible][illegible]

این کتاب از جناب شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب
در سنه ۴۵۰ هجری قمری در شهر مدینه منوره
تألیف گردید و در این کتاب از اصول و فروع
فقهیه و اصول دینی و عقاید اسلامی
بصورتی جامع و مفصل بحث گردیده است
و این کتاب از کتب معتبره و مشهوره است
که در مکتب اسلام جایگاه ویژه دارد

و چون از حال ابو علی بن سینا پرسیدند فرمود که در کتاب من
شهاب الدین بقول فرموده من شیخیه یعنی وی نیز از تاجان بیروان ابو علی بن سینا
والد اعلم و امام محمد غزالی رحمه الله علیه نیز در او اهل علم و طریقه فقهیه و تکلیفیه بود و در آخر
براه ترک و تجربه در آمده در طریقه تصوف مقدم نهاده و از تحقیق علمای این طائفه بطلب
حججه الاسلام گشت و کتب بسیار در علم تصوف تصنیف کرده و چون از حقیقت حال می پرسیدند
فرمود که در کتاب من فصلی در مقصوده من مرقوم گشته اند که فرشتی بیان آنکه گویند و فصلی در مقصود
یا وصل الی مقصوده و باجمعه خوض اهل اسلام و ارباب علم کلام و فلسفیات هر چند قصد
رد و ابطال اهل رایج و نفع اهل حق بود ولیکن در ضمن آن ضرری عظیم ایشان نبرد
عاید شد و موجب بدعت عقائد و زلزله قواعد دین آمد و سبب فتح باب
تشکیک و تردید گشت که کسی باشد که بعد از خوض و غلو در علم کلام از ورطه حیرت
بسلامت بر آید و سبب یقین از دست نهد الا من جمعه الله و ذلک نادرا
فان الله و انما الیه ترجعون و وصل سبیل سالک راه سلامت و طایفه
استقامت آنکه خوض و فلسفیات و اشتغال بدان سرام دهند و از
علو و مساجات و دلائل کلامیه اجتناب نمایند و در تفصیل قیل و قال اهل
و جدال و مینقده و مجر دعت اهل سنت و جماعت و دلائل اجمالیه
آن گفتا نمایند و این اعتقاد را بخود درست کنند و راسخ گردانند و عقل را در
کار و بار شریعت و احکام کتاب و سنت حنبول سازد و بقول را
تابع محقول ندارد و ابواب تاویل و تشکیک بر نهد و از راه اعتقاد و اتباع
بیرون نیفتد و بر فهم قاصد و عقل نامحضر خود اعتماد نکند که هر که بودی ضلالت افتاد
از اعتماد بر عقل و احجاب استبداد می افتاد و اگر عقل در معرفت اسرار غیب
و صلاح و فساد مباد و معاد استتلال و استبداد سید داشت رسال نبیاء

9

این کتاب از جناب شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب
در سنه ۴۵۰ هجری قمری در شهر مدینه منوره
تألیف گردید و در این کتاب از اصول و فروع
فقهیه و اصول دینی و عقاید اسلامی
بصورتی جامع و مفصل بحث گردیده است
و این کتاب از کتب معتبره و مشهوره است
که در مکتب اسلام جایگاه ویژه دارد

این کتاب از جناب شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب
در سنه ۴۵۰ هجری قمری در شهر مدینه منوره
تألیف گردید و در این کتاب از اصول و فروع
فقهیه و اصول دینی و عقاید اسلامی
بصورتی جامع و مفصل بحث گردیده است
و این کتاب از کتب معتبره و مشهوره است
که در مکتب اسلام جایگاه ویژه دارد

عقل کی از اسباب علم است و بفکر و آلات عقل چیزی با معلوم گردد و از آنکه عقل
 در کارخانه الهی معزول و دور و مطلق باشد و هیچ چیز بوسی معلوم نگردد و سخن باطل و بیهوده
 اهل بیخشمه و اندویش است که حدیث اول ما خلق الله العقل که تو آورده
 مراد عقل است بخدا مخلوق اول و موجودی است که از عقل اول و روح عظم و علم
 اعلی گویند و آن خود دریافت از باب کشف و جسدان و اعتقاد اهل دین و
 ایمان من حقیقت محمدی و روح اقدس آنحضرت است صلی الله علیه و سلم که در آن
 و عالم امری الانسیا و مرئی روح بود و بعد از ظهورش آنحضرت علیه السلام
 جوهر کل بدنش خلق شده و مدبر و متصرف آن بود که میل ارشاد اهل عالم
 کرد این خود موافق مقصود بلکه من مدعی ما آنحضرت این روح و عقول حربه
 که خلق یابدان افراد انسانی است نه مستفیض نفس از آن عقل کل و روح عظم
 که حدن فیوض و منبع انوار است و در حقیقت اشعه از لمعات نور او بند برشار
 و دریا است نسبت بحیرم آفتاب که ناو آفتاب تابد و پرتو نماید از نور منش در
 در و پرمایه پیدایش و چیزی غایب پس معارضه و مانع عقول با نور نبوت عقول
 نباشد چنانچه معارضه و پره آفتاب صورت امکان پذیرد و با قطع نظر از آن
 در فضیلت و اعتبار عقل کسی را سخن نیست که مدار کار نظم خطاب و احتجاج
 ثواب و عقاب بروست و معرفت طرق و قواعد صلاح کوف و معاش
 و معاد و عرف صاحب شریعت را و راست و پندین آیات و احادیث و اخبار
 و آثار و فصل و مرتب و می دارد شده تا بعضی مردم او را بر علم فضیلت نهاده اند
 و هیچ داده و بعد از تحقق نزاع شاید که حق نیز همین باشد و آخر در معرفت و شناخت
 الهی تعالی و وصول بنده بجناب احدیت همین دو طریقت در کتب و کلام و بعضی فکر
 اصل نهاده اند و دستور و توان معرفت داشته که تفکر ساعه خیر من عباد

و من بعد از این که گویند عقل باید تا بدان حدی نبی بنظر و فکر و محجرات و می درین باب
و محجرات عقل از حد و نتوان یافت پس عقل اصل باشد لا واحد و یسایت باید و نور
توفیق تا و باید و بنده عقل مقصود رسد و الا چنین گفتار ویش عقل بود و ندیده در
کار می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند
و نیافتند و اگر دریافته بحسد و کینه و عناد بر او کفر و تکذیب کنند چه عقل قیامت
سد و کبر و عناد و و خاست عاقبت از او طریقی اجتناب از آن نیافتند و بدان راه
نرفتند و چه عقل فو زراکی خود تدبیری نکرند و قانونی نه بستند که قاعده دین و ملت
آبا و اجداد ایشان که قریب از آن گذشته بود برین افتاد و غیر ایشان چه در آن زمان چه
بعد از آن چندین عقلا و حکما و ائمه و سلاطین که در بدنه کوس حکمت و سلطنت ایشان بفکاک
بر میرفت چرا بر عقل و دانش مانع از ظهور دین و ملت اسلام نیامدند و اگر بعضی از ایشان
عقل و نفس و غلبه هوا این موبس کردند و با خود این خیال محال بستند و قوا اعد
قوانین استخراج نمودند و قواعد و قوانین بعد از ایشان باقی نماند و رواج نیافت
از احب معلوم شود که نبوت دیگرست و سلطنت دیگر این سخن در رساله دیگر که در
باب اثبات نبوت نوشته شود و بگویم اثبات نبوت چه باشد که نبوت
اثبات گرداند نبوت همه را اثبات میکرد اند این سخن همچنین زبان زد غیر
و عادت شد دست چپ آنکه اثبات واجب گویند مقصود خود معلوم
ست که چیست و لیکن سخن بر رغم عقل و عقلا محض و مانده و معنی و در دارند و می
که سخن در ارتکاب و از مقصود و در انتم مقصود است که عقل نعمتی است که
شکرانه آن نعمت باید کرد و از شکر نعمت عقل است که وی را بی تردد و تفکر
و تشکر رسول و امتثال امر وی کار فرمایند و معارض و مخالف
و من ترسند و از سعادت ایمان محروم نمانند و بی نصیبی

و من بعد از این که گویند عقل باید تا بدان حدی نبی بنظر و فکر و محجرات و می درین باب
و محجرات عقل از حد و نتوان یافت پس عقل اصل باشد لا واحد و یسایت باید و نور
توفیق تا و باید و بنده عقل مقصود رسد و الا چنین گفتار ویش عقل بود و ندیده در
کار می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند
و نیافتند و اگر دریافته بحسد و کینه و عناد بر او کفر و تکذیب کنند چه عقل قیامت
سد و کبر و عناد و و خاست عاقبت از او طریقی اجتناب از آن نیافتند و بدان راه
نرفتند و چه عقل فو زراکی خود تدبیری نکرند و قانونی نه بستند که قاعده دین و ملت
آبا و اجداد ایشان که قریب از آن گذشته بود برین افتاد و غیر ایشان چه در آن زمان چه
بعد از آن چندین عقلا و حکما و ائمه و سلاطین که در بدنه کوس حکمت و سلطنت ایشان بفکاک
بر میرفت چرا بر عقل و دانش مانع از ظهور دین و ملت اسلام نیامدند و اگر بعضی از ایشان
عقل و نفس و غلبه هوا این موبس کردند و با خود این خیال محال بستند و قوا اعد
قوانین استخراج نمودند و قواعد و قوانین بعد از ایشان باقی نماند و رواج نیافت
از احب معلوم شود که نبوت دیگرست و سلطنت دیگر این سخن در رساله دیگر که در
باب اثبات نبوت نوشته شود و بگویم اثبات نبوت چه باشد که نبوت
اثبات گرداند نبوت همه را اثبات میکرد اند این سخن همچنین زبان زد غیر
و عادت شد دست چپ آنکه اثبات واجب گویند مقصود خود معلوم
ست که چیست و لیکن سخن بر رغم عقل و عقلا محض و مانده و معنی و در دارند و می
که سخن در ارتکاب و از مقصود و در انتم مقصود است که عقل نعمتی است که
شکرانه آن نعمت باید کرد و از شکر نعمت عقل است که وی را بی تردد و تفکر
و تشکر رسول و امتثال امر وی کار فرمایند و معارض و مخالف
و من ترسند و از سعادت ایمان محروم نمانند و بی نصیبی

و من بعد از این که گویند عقل باید تا بدان حدی نبی بنظر و فکر و محجرات و می درین باب
و محجرات عقل از حد و نتوان یافت پس عقل اصل باشد لا واحد و یسایت باید و نور
توفیق تا و باید و بنده عقل مقصود رسد و الا چنین گفتار ویش عقل بود و ندیده در
کار می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند و می یابند و می شناسند
و نیافتند و اگر دریافته بحسد و کینه و عناد بر او کفر و تکذیب کنند چه عقل قیامت
سد و کبر و عناد و و خاست عاقبت از او طریقی اجتناب از آن نیافتند و بدان راه
نرفتند و چه عقل فو زراکی خود تدبیری نکرند و قانونی نه بستند که قاعده دین و ملت
آبا و اجداد ایشان که قریب از آن گذشته بود برین افتاد و غیر ایشان چه در آن زمان چه
بعد از آن چندین عقلا و حکما و ائمه و سلاطین که در بدنه کوس حکمت و سلطنت ایشان بفکاک
بر میرفت چرا بر عقل و دانش مانع از ظهور دین و ملت اسلام نیامدند و اگر بعضی از ایشان
عقل و نفس و غلبه هوا این موبس کردند و با خود این خیال محال بستند و قوا اعد
قوانین استخراج نمودند و قواعد و قوانین بعد از ایشان باقی نماند و رواج نیافت
از احب معلوم شود که نبوت دیگرست و سلطنت دیگر این سخن در رساله دیگر که در
باب اثبات نبوت نوشته شود و بگویم اثبات نبوت چه باشد که نبوت
اثبات گرداند نبوت همه را اثبات میکرد اند این سخن همچنین زبان زد غیر
و عادت شد دست چپ آنکه اثبات واجب گویند مقصود خود معلوم
ست که چیست و لیکن سخن بر رغم عقل و عقلا محض و مانده و معنی و در دارند و می
که سخن در ارتکاب و از مقصود و در انتم مقصود است که عقل نعمتی است که
شکرانه آن نعمت باید کرد و از شکر نعمت عقل است که وی را بی تردد و تفکر
و تشکر رسول و امتثال امر وی کار فرمایند و معارض و مخالف
و من ترسند و از سعادت ایمان محروم نمانند و بی نصیبی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

که خواند آن لغت کشیده و در پیش می نهاد و باشد و وی در شک و تردید
و بحث و جدال در افتد که حقیقت این طعام چیست و آنرا که آورده و از کجا آورده
و وی بهیروی می بخشد یا نه حقیقتی دارد یا نه بهیروین سودا و خیال در ماند و دیگران
بیانند و بخورند و خطی و افزایان ببرد و از وی محروم ماند و هم گرسنه نمید
و با آفتابی طالع شود و نور خود عالم را فرا گیرد و وی چشم پوشد و در بحث
و گفتیش این مباد که این نور وی حق است یا باطل و حقیقت این خیال و بدان نور
عالم گیر مستنیر گردد و هم در ظلمت آباد کند و از چاه و حیرت و غفلت لان
جان و بد این چه عقل است و چه خرد و یواکی بهتر از است و زین خردی که نیتنا
ش نداشت و در یواکی باید زدن و از مو و عقل دور اندیش و بعد از این و
خواهم خویش را وصل و اگر عقل در ادراک حقائق اشیا و معرفت احوال موجودات
مستقل است چرا اینها عقل را عالم و معرفت اسباب خاصیه های اشیا مثل حد
گاه ربا و اسباب تقویا و امثال آن معترف بجز و نادانی آمده اند آخر فرقه اند و آن
بر مقتضای صورت نوعیه گفته بی آنکه یقین و تشخیص آن توانند کرد این چه سخن است
این غلم که تلافی اهل سابق میکند بگو که خداشن چنین آفریده است و این غایت
در وی نهاد و دیگر سخن چیست و اگر خبری و اثری درین باب از فرستاده وی
واری آرا بر خوان و بدان اعتقاد کن و قبول عقل بگذار و همچنین که در خیال بجز و نادانی
اعتراف کردی در همه جا همچنین کن چاره سلیمان شایع که در نام و وطن باد از
سلطان فارسی میدهد چه خوش نیست بگوید و نادانی و نیم خوانی و بسکولی
که می دانم بخندم غیب اگر هستی غیبم غیب را و نادانی بگو تا نشاند
بر آتش چرا که در بر آتش بگو تا آتش را بخشد و شوق خورشید رخشان
از چشمت حشر با این سلیمان فارسی

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است

زیاده از دویست و چجاه سال شنیدن خبری در طلب پیغمبر آخر الزمان برآمد و
 عالم را بخت و در دنیاها مختلف در آمد و در بند و بود و مضاری را امتداد و
 چند جا فروخته شد تا آخر رومی مقصود دیدن جهان آمد و می شنیدن که پیغمبر
 و اله و حیران شد اکنون صد هزار در صد هزار خبر بر روی کارت و بیچک کون
 نمی نهد و یکدم پیشتر نیست بدست غفلت سلمان بنده است ولی داغ غیرت و
 حسرت بر جگر تمامه فارسیدان نموده است اگر چه نوشته روان و حسرت باشد از آن
 جانب که کجاست صیقل رومی قصیر روم را بر شک دارد بلال صبی را خود چه گویم که خال
 حشاره دین اسلام است سید کائنات میفرماید صلی الله علیه و سلم شنیدم
 از بعضی انبیاء بنی العرب بحدیث میفرماید که سابقان بن راه که پیش از خواندن بن کار
 آیند که میانه مقصود و مقصود سابقان یا الخیرات چهار اندکی من که از سابقان
 در جم دیگر سلمان که از سابقان فرست و دیگر صیقل از روم و بلال از حبش و رومی
 فسادک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آنچه سخن است و این رحمت و تواضع و غیر
 و اگر ارم است که فقر و غریبانی می دهم و خود را از ایشان می شمارم و سابقان هم
 سابقانی تو جان هر جانی نیز یا کسی چه نسبت و کسی را با توجه شرکت مکر از جا
 پروردگار خود ماموری که صحبت با فقر و درمی و با ایشان باشی و با ایشان
 شنی که و احسن نفسک مع الذین یکفون ربهم و ملا خوش باش کان
 محبوب از ایشان و مسکینان است خداوند که او را از قدر و عزت غفرا چه بخوده
 بودند که این همه رعایت خاطر ایشان می نمود لاله الله تجاری ابو بکر صدیق
 عنه با یکی از ایشان نزاع کرد و سخن سخت گفت پس در حضرت آمد و فضا باز
 گفت فرمود اگر آن با آنکه زود برو و حسا ط ایشان در باب
 و حسد خواهی کن و آمرزش خواه اگر توبه کنی از اچھا را

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است

این کتاب در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است
 و در بیان احوال و سیرت و مناقب و فضیلت و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام است

که غمان اعتبار نیست نیست از بخارفته بودیم که عقل را بجهت اسرار ایمان
 احوال حضرت و عجب ملک و ملکوت الهی و حقیقت او امر و نوای وی
 بنمایانده و بپایان نماندنی تعلیم شرع و وحی آسمانی را بهی نیست پس راه را
 آت که عقل را مانع نعل گردانند و اعتماد بر عقل نکنند و بعارضت حجت
 پیش نیایند و بنده باشند و انقیاد و تسلیم نمایند از زبان تازه کردن باقرار
 توبه نه آت محقق علت از کار توبه برستی و راستی که این صفت در مذنب
 اهل سنت و جماعت است که مصدوق الدین هم علی ما انا علیه
 و اصحابی و متدفعه ناجیه که بقول حضرت الا و احده منتم مستثنی و ممتاز
 است ایشانند و نامه ای به دین و مشایخ طریقت که مشهور اند و ذکر ایشان
 بر صفحات روزگار مظلومست برین مذنب بوده اند و برین اعتقاد و قریه
 و در کتب مشایخ انجا که بیان اعتقاد خود می نمایند همین اعتقاد است و
 هیچ یکی از آراء ب بدعت و اهل هوای مقام قرب نرسیده و محل انکسار
 نور ولایت نگشته است مشایخ گفته اند که وجود ظلمت بدعت علماء و عقلا
 مانع ظهور نور هدایت و ولایت است تا دل از لوث بدعت پاک
 نگردد و محلی جلالت نشود و حقیقت انکشاف پذیرد و نور حق بر دل منبسط
 جمال شایسته آن نقاب گاه بگشاید که دارالملک ایمان را بایده خالی از زخو غایت
 وصل گمان نیزند که طریقه تصوف مخالف مذنب اهل سنت و جماعت است
 و صوفیه فرقه دیگر اند و راستی گوی فرقه ناجیه حاشا و کلاما خاصه و خلاصه این
 ملت اقوام محققین صوفیه اند که در ظاهر و باطن متقربان انوار سنت و کائنات
 سر حقیقت اند و در ملکوت طریقت اتباع علماء و حالا و اختیار عزیمت ظاهر و باطنا
 و تخمین سخن صدق اخلاص معرفت سکا نایفس و قاتق و روح و مذهب اخلاق

و قلم کاران و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان

و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان

و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان و کاتبان و نویسندگان و مترجمان و تفسیر کنندگان و مفسران و محققان و دانشمندان و استادان و معلمان و شاگردان و تلامذه و پیروان و اتباع و مقلدان

و تصفیه باطن چنانکه ایشان پیش نکرده و آنچه ایشان را از اعمال و اخلاق و احوال و عادات
و مواجید و ادوات و کمالات و امثارات و سایر کمالات دست داده هیچ نوشته
و بیکر راندا نه شیخ جلال الدین سیوطی که از اعظم علمای متأخرین حدیث است
عقائد خود می نویسد و بغیر آن طریق الحنبد و صحبه طریق مقوم و در
تخصیص طریقی مجتهد و اصحاب وی اشارت بقصود کرده است چه طریقی حند و
اصحاب وی یعنی امثال و اقران وی طریقه جامعیه الیت که در وی تعلیم و تکلیف
کتاب و سنت و تقدیم ظاهر بر باطن و جمع بین اشرفیه و احقیقه بروجه اهم و
اکمل است و در طریقه ایشان تنهاون در رعایت ظاهر احکام و ترک رعایت
فتوای شایع قطعاً نیست بمقتضات که وی قدس سره فرموده است که بنایی
طریقیت مابار کتاب و سنت است و هر چه مخالف کتاب و سنت است و خارج از آن
مردود و باطل است و نیز فرموده است که اگر در ذکر و نماز و تلاوت قرآن و غیره
حضور خشیت و خشوع دست داد پس امید واری منتهج باب است و الا بدلائل طریقی
مسدودست و نیز فرموده است من لم یسمع الحدیث و محالس الفقهاء و
یاخذ دابه عن المتأدیین افسد من اتبعه قل هذ سبیل الذی
الی الله علی بصائرنا آناه و من اتبعنی الاینه و نیز فرمایند فرموده اند که کل
رویها شیرین قوی زنده و از بعضی از این طایفه سبب غلبه حال و سحر محبت کلمات
و اشارات صادر شده که بفهم اهل ظاهر در نیاید و بعضی اعمال و حرکات بوجود آمده که
مخالفت ظاهر فتوای شریعت باشد و از اسطحیات مشائخ و معومات ایشان خواهند
میسات و موجبات تیرگی و کلمات مثل انما نحن و سبحانی و لیس فی جنبی سواه و اما هو
بیوانا و ما یشاء و اعمال مثل تنویر بحیه و حرق ثياب العالی اسم و رب العالمین نفس
ممالک و امثال آن و منشأ صدور این کلمات و افعال طیفه فکری و خیالی و تعقل و اختیار
است و اینها را در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

۲۱

و قسمی دیگر است از اوضاع و آداب اصطلاحات و سخنان مخصوص این طائفه
مثل بنامی ربط و الباس ^{بند} و اجزای تفریض و کیفیات ذکر و اتخاذ خلوات
و جماع سماع و مانند آن و ایشان را در اینجا اجتماعات و استنباطات است
چنانکه علماء رفقه را و این از ابواب علم است که سخن در اینجا از صحت اجتهاد و شرایط
آن و تحقیق سنت و بدعت رو و این قسم داخل احوال نیست و صوفی و فقیه در اینجا
بیرابر است و هر دو مطالب بوجود اصل و صحت دلیل اند و لیکن قسم اول از غلبات
احوال است و آنچه از این طائفه در حالت سکر و غلبه حال صادر کرد و قولا و فعلا
طریق اسلام در اینجا تسلیم است و ترک مبارزت با کفار و اعتراض با عدم جواز تقلید
صحت انبیا که در آن و ایشان خود نیز میدان را مباهلت و اقتدا با مثال این اموا
صیت نمیزمودند بلکه باز میداشتند و منع میکردند اتباع و اقتدا در احکام شریعت
و قواعد طریقت رو و که اساس آن بر علم است نه در جزئیات اذواق و مواجید
که بنامی آن بر حال است و با جمله مردم در غلبه احوال شایخ و شطحیات ایشان سه فرقه
اند اول فقهای صرف و علمای ظاهری که راه رد و انکار روند و تسلیم آن ننمایند
و اهل انزاع و زهد و باز در میان این فقها دو گروه اند گروهی بحسب اقع و حکم
منفس الامر منکر باشند و در ظاهر و باطن خط بطلان و رقم فساد بر آن کشند و اهل انزاع
بجمل و جنون نسبت میدهند و منشأ این کار از بی سببستی و بی مشربتی و جهل و طبع و خرافات
باطن است و گروهی حرمان از برکات کائنات و خوف سوز خاست بود و گروهی دیگر از
فقها و ظاهریان قصد زجر عوام و سد ذرائع انکار کنند و در اظهار رد و انکار با طائفه
اول شریک باشند و لیکن دل ابا زبان موافق است از ند و در باطن منکر نباشند و
این هر دو گروه در حق مشایخ بر اه تقصیر و تفسیر طریقت اند علی تفاوت بینما فرقه
ثانی بر اه غلو و انسداد راه روند و اعتقاد کنند که هر چه ایشان کرده اند حق است
و الله اعلم بالصواب

۱۵
 چنانکه در آن کتاب است این نیز در آن کتاب
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آله وصحبه الطيبين الطاهرين
الطاهرين

وعمومات شرعية باختلاف افراد و اشخاص مختلف نگردد و بخصوصیت حال کس مخصوص
نشود و حسن تشبیه فعل با بر و نپیش شایع است نه کیفیت صدور و اضایا بر حال فعل
لاجرم ذات این فعل و صورت این حرکت بصفت عدم مشروعیت موصوف بود
و از دایره حکم و مستواسی علم بیرون پس در حقیقت فح و انکار راجع بذات فعل گردد
نه بفاعل و بساکن که اصل فعل خطا و محصیت بود و فاعل را خاطلی و عاصی نخواهند علما
گفته اند که اصل شجره از آدم صغری و محصیت بود و اما در اعلیه الصلوة و اسلام عاصی
خواندن از او بگوید و قوله تعالی و عصى الله و کفر به تعالی و نفی و کان فی الیه
و انما من بلکه در مقام اعتذار از روی مفرامه فلسفی و کفر بحال که عن ما و محصیت
علیه حال نیز سبب بسیار و مقدم وجود غرض است پس مرجع و مال بیفوات مشایخ
رکات انبیا صلوات الله علیهم جمیع پیدا کرد و با اختصاص محصیت حضرت انبیا
چنانچه مباحث ایشان را بمشاهات قرآن تشبیه میکنند و الله اعلم و اصل این لفظ
که بیفوات مشایخ حکم زلالت انبیا و در سبیل تشبیه و تمثیل و احاطت کامل کمال
و الا حکایت اما حضرت انبیا صلوات الله علیه مشارکت در احوال
و مقامات قرب نبود اگرچه حکم آنکه ولایت سایه نبوت است انچه از صفات شخصیت
در سایه پیدا گردد و لیکن با وجود آن شرح با اصل کجا مانده و مانع باستوع بر این
و هر چه اولیا از کمالات حاصل شود بنا بر این تشبیه شود مشایخ فرموده اند
قدس الله اشهر انهم که ارواح مومنان اقتباس انوار از ارواح اولیا
کنند و ارواح اولیا از ارواح انبیا و ارواح انبیا از روح خست ختم و
خاتم انذات اقدس تعالی شایسته حضرت غوث الثقلین و نموده اند
که با اولیا حدیث بود و با انبیا کلام و اسبیا را و حی است و اولیا را
الهی نام و و حنی کلام الهی است که با وی روح اوست که او را روح الامین

و در این باب
بخصوصیت حال
کس مخصوص
نشود و حسن
تشبیه فعل با
بر و نپیش
شایع است نه
کیفیت صدور
و اضایا بر
حال فعل
لاجرم ذات
این فعل و
صورت این
حرکت بصفت
عدم مشروعیت
موصوف بود
و از دایره
حکم و مستواسی
علم بیرون
پس در حقیقت
فح و انکار
راجع بذات
فعل گردد
نه بفاعل و
بساکن که
اصل فعل
خطا و محصیت
بود و فاعل
را خاطلی و
عاصی نخواهند
علما گفته
اند که اصل
شجره از آدم
صغری و محصیت
بود و اما در
اعلیه الصلوة
و اسلام عاصی
خواندن از او
بگوید و قوله
تعالی و عصى
الله و کفر به
تعالی و نفی و
کان فی الیه
و انما من بلکه
در مقام
اعتذار از روی
مفرامه فلسفی
و کفر بحال که
عن ما و محصیت
علیه حال نیز
سبب بسیار و
مقدم وجود
غرض است پس
مرجع و مال
بیفوات مشایخ
رکات انبیا
صلوات الله
علیهم جمیع
پیدا کرد و با
اختصاص
محصیت حضرت
انبیا چنانچه
مباحث ایشان
را بمشاهات
قرآن تشبیه
میکند و الله
اعلم و اصل
این لفظ که
بیفوات
مشایخ حکم
زلالت انبیا
و در سبیل
تشبیه و
تمثیل و احاطت
کامل کمال
و الا حکایت
اما حضرت
انبیا صلوات
الله علیه
مشارکت در
احوال و مقامات
قرب نبود اگرچه
حکم آنکه
ولایت سایه
نبوت است
انچه از صفات
شخصیت در
سایه پیدا
گردد و لیکن
با وجود آن
شرح با اصل
کجا مانده و
مانع باستوع
بر این و هر
چه اولیا از
کمالات حاصل
شود بنا بر
این تشبیه
شود مشایخ
فرموده اند
قدس الله
اشهر انهم
که ارواح
مومنان
اقتباس
انوار از
ارواح اولیا
کنند و ارواح
اولیا از
ارواح
انبیا و
ارواح
انبیا از
روح خست
ختم و خاتم
انذات اقدس
تعالی شایسته
حضرت غوث
الثقلین و
نموده اند
که با اولیا
حدیث بود و
با انبیا
کلام و اسبیا
را و حی است
و اولیا را
الهی نام و
و حنی کلام
الهی است که
با وی روح
اوست که او
را روح الامین

[illegible]

۱۰ امامت است
 ۱۱ امامت است
 ۱۲ امامت است
 ۱۳ امامت است
 ۱۴ امامت است
 ۱۵ امامت است
 ۱۶ امامت است
 ۱۷ امامت است
 ۱۸ امامت است
 ۱۹ امامت است
 ۲۰ امامت است

و در کثرت اتباع کرد که انما النبی کسین کذا فی العوارف
 و هم صاحب عوارف قدس سره سوال خلیل الرحمن را علیه الصلوٰة کتاب
 ابراهیم کیف تحب المؤمنی و طلب کلیم البید علی السلام کتاب
 ابراهیم انظر الیہ از غلبه حال و انبساط و بساط قرب و اشتیاق است
 و گفته که امثال این سوال در حضرت عزت و انبساط در مقام قرب جز بغلبه
 نباشد و الله اعلم انتهى مگر سرور انبیا و سید صفیا و همتر عارفان صلی الله علیه و سلم
 که هیچ غلبه را هیچ سستی را که در سراسر راه استقامت را نه نیست که ما ذاع
 البصر و ما کلفی ہرگز ازین باب سوال نکرد و اگر که اشارت بقصود و احکام
 کرد که سراسر اوست فرمود اللهم ابرنا حقا کون لہ شیئا کما یمنون
 این سوال در نظر تحقیق عین معنی اری نیست زیرا کہ تحقیق الحقائق همان وجود
 حق است بلکه زیادت بر آنست که رویت کہ ما نیست طلب داشته است
 و گفته حقائق الاشیاء کما ہی این جهت سمیت حوصله و کمال استعداد و ولایت
 اوست کہ مخصوص جوہر شریف اوست صلی الله علیه و سلم و چنانکہ او را ان بلکہ فر
 آن با وی ہمسر نیست سہ توحی زہدش رفت یک بر تو صفات
 تو عین ذات می نگر و توحی و عجب است مخفی کہ غیر است و لغت انحضرت بالآل
 ازین سخن چنانکہ کلمہ رحم الله قائم و ذکر حقائق بصیغہ جمع کہ گفت حقائق الاشیاء
 و کلفت حقیقہ الاشیاء نیز رعایت ادب و کتمان سرانست تا سخن سرشته آید
 و راز و پرده ماندا اشارتست بطالع وحدت و کثرت معاکہ اکل مراتب معرفت
 و شہو و است عنایت و دیگر نیک کہ اریا فرمودہ اری تا غریبی است رانیر
 از ان نصیبہ باشد اینجا همان معنی ظهور میکند کہ در آخرت
 و دیگر ان نصیر نفسی زشت و دوی ہمین استے اتی کوید

۱۰ امامت است
 ۱۱ امامت است
 ۱۲ امامت است
 ۱۳ امامت است
 ۱۴ امامت است
 ۱۵ امامت است
 ۱۶ امامت است
 ۱۷ امامت است
 ۱۸ امامت است
 ۱۹ امامت است
 ۲۰ امامت است

۱۰ امامت است
 ۱۱ امامت است
 ۱۲ امامت است
 ۱۳ امامت است
 ۱۴ امامت است
 ۱۵ امامت است
 ۱۶ امامت است
 ۱۷ امامت است
 ۱۸ امامت است
 ۱۹ امامت است
 ۲۰ امامت است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افهام خلافت در کمالات انبیاء علیهم السلام حیران و انبیا همه در ذات وی
حلی اند علیهم السلام و کمالات انبیای دیگر می رود و معین است اما اینجا تعین و تحدید بخند
و خیال و قیاس ابد در کمالات وی آید بنود اصمعی که از علمای لغت است از منی
حدیث الله لیغان علی قلبی وانی که استغفر الله کل یوم سبعین مرتبه و بیست
مر و ابیه صاعقه مره پرسید که حقیقت این عین است و مراد آن چه گفت آن
کالت عن غیر قلب رسول الله و غنیه قلته گفت ای سائل اگر از قلب و دیگر زمین
دیگر غیر قلب سید کائنات و عین فی می پرسیدی بگویم آنچه سید است اما اینجا که از
معین است از من و هم توانم زد و این عجز و اعتراف بجهل و نادانی از اصمعی عین غلم
سفر است چنانکه گفته اند که لا اله الا الله و حق علم جامی دیگر اگر نصف علم است اینجا
تمام علم خواهد بود نصف در اینجا است که او را که ممکن است و علم بدان نیست و
لیکن اعتراف بجهل و سلوک طریقه انصاف علمی دیگر است اما اینجا که او را که ممکن
و شوق نیست علم و این تمام خرا اعتراف بجهل و نارسائی نباشد اینجا دعوی علم حاصل
ست و دریافت بجهل من علم اگر چه علمای حدیث بر قدر علم و اندازه دانش او
معرفت خود چیزی گفته بگویند معنی در شرف قیاس و تعین نیست اند اما انصاف است
که سرکار از چشم انبیاء استوار است و جمال حقیقت این حال بدیده عقل است و بطوری
گویند که این سخن پرده از سبب لطیف است که حکیم شریف از مطالب گفت
اینهمه مهمان دین و ملت بمقدار طریقه العین قمری و غنائی بر دیده شهود است و حضرت
صلی الله علیه و سلم می نشست و در میان آن لطیف باشتعال آرد که و ظهور نور و حد
و ضحالی می زد و رفت و آنحضرت از طریق این حالت و عروص مشرب است و شفا
سب که در حدیث است از این استیانت که عین و بعضی گویند که این پرده
عین از جهت غم است و خوف خاتم ایشان بوده و استغفار هم از برای

[illegible]

(Faint handwritten notes or bleed-through from another page)

ولیکن موجب تکلیف و تعقیل حد حقین و حفظ اوست از غبار و دقان و آنچه ویر و
کند که لگ تا دیده دل آنحضرت صلی الله علیه و سلم بآمارت او خند انقاس اغیار
و یحیی غبار کثرت و آثار کدورت نگیرد و دم آت بصیرتش زنگ پذیرد
و در و این غین و فردشتن این پرده موجب وقایه و سبب حفظ و تعقیل وی
ازین غبار و کدورت آید پس اگر چه بنظر و هم بصورت نقصان در آید ولیکن
در حقیقت کمال است یا تمه کمال و با وجود آن استغفار میکرد و مغفرت میخواست
از کمال محبت و شوق طلعت تاج کشیم زدن از جمال محبوب محبوب نباشد
یکیشم زدن غافل از آن ماه نباشم یا کرم که نگاری کند آگاه نباشم و وجه ثانی
آنکه روح آید پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم دائم در مقام ترقی و شوق
در وصول بر حق اعلی و احاط بلکوت که مرقا اصلی اوست بود و قلب تابع روح
و نفس تابع قلب می شد رنگ نیست که حرکت روح و در حرکت قلب
اسراع و اتم است از حرکت نفس پس تا چنان نفس در عروج و نزول بی مقام
در حرم عزت از مصاحبت و مراقبت روح و قلب جدا می افتاد و موجب قطع
علاقه که سبب بقای حیث عصری است می گشت پس حکمت بالغه الهی
در محبت و عاطفت تا بقای وی که برای تکلیف و ارشاد خلق اقتضای بقای
غیر نفسش میکرد و در و این غین و فردشتن این پرده را سبب انقباض
حرکت قلب شریف وی کرد تا با کلیه بجانب روح ثرو و بعالم قدس یوق
نپذیرد و علاقه منقطع نگردد و آنحضرت بهمت کمال شوق و انجذاب آن عالم
از ابطای حرکت قلب با وجود تضمن این حکمت و مصلحت و حرص وی بر تکلیف و ارشاد
است استغفار میکند و اعتذار میجوید و این دو وجه از افادات و کلمات شیخ
الوقت شیخ شهاب الدین سهروردی است قدس سره که طبعی آنرا در شرح

[illegible]

نصرت که موافق کمال است
مخالفی دارد از وجه کمال
این چنین سخن نگویند
خواب و بیداری و روز و شب
مهر و خورشید و ماه و ستاره
سفر و آمدن و برون رفتن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
سفر و آمدن و برون رفتن
مهر و خورشید و ماه و ستاره
سفر و آمدن و برون رفتن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

اکنون اگر بعضی خیالات آنرا تفصیل ذکر کنیم و بنیاد و لیکن نفس با قوال در مصله
 وقت نمی گذرد که آن از باب روز و اشارات قفا و توحیدت قبل و قال در آنجا
 مناسب حال نباشد حکما می چند از جنس افعال مذکور میشود شاید که در مقصود کفایت کند
 مثلا آورده اند که شبی را قدری سیر به پیری فوت شده بود مادر به بطاعتی
 کرد و بزرگوار چرخ و شمع رفت و موی سر بر روی نیریش را توره زد و نوشت
 اهل بغداد بروی بهم برآمدند و تیرا شدند و هیچ کس در مصیبت پسر بر سر وی نگرید
 بنیاد یکی از یاران وی رسید که آخر آنچه حرکت بود که تو کردی و چرا کردی گفت
 تواقف لایکلی گفتند حقیقت حال بیان کن با همی انلی نشود و بواقفت اهل و عیال
 از میان توان کرد گفت پس اگر بچند می پرسی حقیقت است که خبری من رسید
 است که سر که دیگر بر اندک کبر حق کند و خود غافل باشد محل لغت و سخن بعد که در روز
 نظر رحمت حق بفرست من نخواستم که مردم تعزیت پیش من بیایند و بچوب بانی چای
 رسم و عادت ترجیح کنند و تذکره نمایند و دلای ایشان از حق غافل و محجوب
 و سخن کلامی شوند و باعث بران و تقرب آن من باشم پس بچند خود را قدر کردم و
 خدا را از ورطه پلاک و ضرر باز داشتم اکنون پس که این چه صدق نیست و چه نفی
 نظرت و چه قدر عظمت ذکر الهی و شفقت و رحمت بر خلق اوست و اینها همه احوال است
 و مقامات علیست ولیک چه در این فعل که خلق بحیثیت باریت و شرع جائز
 نباشد و از هیچ عاقلی این کار نیاید و پسین که انصاف و علم و عقل و تقوی و ریاضت
 و چه مرتبه است و با وجود غلبه این نیست و این حال از وی این فعل صادر شد تا چه
 غلبه و بی اختیار و مستی زور آورده باشد و الا قاعده است که نیت در سباحت
 و سجده و روزه و حجرات و مکروهات جای آنست که ویران درین حالت حکم
 مجامع دهند و اندک علم شبیه امام اهل و جد و سرگروه از باب سکر و حال بود

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰

[illegible]

2

1.

三

1

五

...

77

2

5

...

1

10

10

...

三

○

۱۰۰

•

[illegible]

[illegible]

عبدی که با پروردگار تعالی کردیم بیگز نشکنم صبر کردیم بعد از ایشان جماعتی دیگر
رسیدند و هرگاه بکشاد باین بار نیز خواستیم که فریاد کنیم باز گفتیم بروردگار من
باین فریب ترست از ایشان هم اگر علم وی القاکم است ساعتی خاموش ماندیم
ناگاه شبی پیداشد و یاهای خود را در چاه آویخت گویا اشارت برین میکنند و
بگویند تا پایشان تعلق شوم چون وجود آن از مجرای عادت بیرون بود و آه
که از باب حق است پس یاهایش بر قدم و بر ادم هفت آوار داد گویا با کف
اللس هذا احسن مما لك من التلف يا التلف و از زوال النون مصری
قد من سرهمی آنکه بفریاد رسیده چون شب در امد اهل قریه را دید که اضطرابی
سیکت و درامی نیند و در آنجا میخیزند برسد که حال صیت و چراغین می کشند
و از ترس گری گشته گفتند در اینجا عادت است که چون شب شود شیر می از بادیه
در آید و هر که را در بادهایان کند این همه خوف و هراس مایزوست ذوالنون
باینتر حکم بشریت برای دولت امداد است تا مواظبت اهل قریه بکنی در روز و ملاز
ما خود گفت که فاعل حقیقی حق است فعل فعل است و ارادت ارادت و شی شریاری
گفت که از وی ترسند که لا یخلف الذی لا یبذل الا بآذن الله فوکل خدا کرد و بیرون فریم
در آنجا که شیر می آمد رفت و شبست و شب آنجا گذرانند علما گویند که در آنجا ملائک
ایقاع است و خطرو این و شرع جائز باشد و لا تعلق با این ذکر الاله که در آنجا
آن میگویند که اینها در حق عموم خلق است که دیده بصیرت ایشان از غیاب حق و
فعل می محو است اما از باب توحید و توکل که اسباب و ساطع از نظر محبت ایشان
گشته و چنین یقین معلوم و مکتوف شده است که بی ارادت می فعل وی تعالی چیزی
واقع نشود در هیچ خانه خردین و در باب ایشان میگفتند و در آنجا که الموت
و کسب کنیم و بی هیچ شک نیست که امداد علم و از شیخ ابو احسین نورانی را شنیدم

وہابیہ کی تحریک

و درینجا دست و اواز کجا بود وی در آنوقت در کرامت شهید و کرامت محل بود نور قیاس
 این ایشا هست و از اقوان بنید است و از ارباب بکر و وجد و حال است و
 بخت جنید رسانید که سله روز بر نوری گذشت است که طعام خورده است
 و خواب کرده اند اندکی بید و تو بعد میکند پسید حال ناز نای وی چسبست گفتند
 میکند همان قدر از وقت که در وی ناز بگذارد و هوشیار است چون از ناز فارغ گردد
 در هم بر سرستی خود و در فرمود و بعد که محفوظ است و حال صحیح دارد و میگوید که جنید
 رضی الله عنه در واقعه محنت غلام خلیل در میان فقهارفت و غریب بود و در این حله
 خود را از شر آن از خدا بخران خلاص کرد و دیگر ناری تابو و باوی در مقام ناز و عتاب
 بود و میگفت تو در میان فقها و محققان در میان نادیده انگان و بلا آستانان ندو آ
 و سخن این راه مگو و اند اعلم و نیز از یکی از ارباب احوال که در طبعه شایع جنید بود
 اند جلیهمی آمد که شبی او را حاجت محصل بود و در غایت سردی و بد نش
 در غایت کسفت نفس کرانی و سستی نمود پس بر گرم نفس هم باز نده که در شر
 داشت در عرض آب که تمام جگر است بود و اما چنین آمده اند که آن نده که بروی بود و
 کرانی بود بماله گفته اند با تحقیقت و اند اعلم که یک شتر بار بود و یک روی آن شتر نده را شک
 کرد و هم در وی می نشست و بنواب میرفت تا بعد از نده تهای مدیر هم بر بدن او
 خشک شد و ایجا میگویند که این تعذیب نفس است و یک احترام این دارند
 که باری این نوع نده باین کرانی پوشیدن از کجا آمده است و از دیگری نمی آزند
 که باری بر نه پنج میرفت و اگر خاری پایش میخید و بیونی آورد و پیش برود آمد
 هم بآن نمود و صوفی که در بر داشت پاک میکرد و تارفته رفتن یا بهاش آلوده
 و برش رفت و کارش بهلاک انجامید و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال
 نفس شهوت طعامی مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از آن طعام ببرد

درینجا دست و اواز کجا بود وی در آنوقت در کرامت شهید و کرامت محل بود نور قیاس
 این ایشا هست و از اقوان بنید است و از ارباب بکر و وجد و حال است و
 بخت جنید رسانید که سله روز بر نوری گذشت است که طعام خورده است
 و خواب کرده اند اندکی بید و تو بعد میکند پسید حال ناز نای وی چسبست گفتند
 میکند همان قدر از وقت که در وی ناز بگذارد و هوشیار است چون از ناز فارغ گردد
 در هم بر سرستی خود و در فرمود و بعد که محفوظ است و حال صحیح دارد و میگوید که جنید
 رضی الله عنه در واقعه محنت غلام خلیل در میان فقهارفت و غریب بود و در این حله
 خود را از شر آن از خدا بخران خلاص کرد و دیگر ناری تابو و باوی در مقام ناز و عتاب
 بود و میگفت تو در میان فقها و محققان در میان نادیده انگان و بلا آستانان ندو آ
 و سخن این راه مگو و اند اعلم و نیز از یکی از ارباب احوال که در طبعه شایع جنید بود
 اند جلیهمی آمد که شبی او را حاجت محصل بود و در غایت سردی و بد نش
 در غایت کسفت نفس کرانی و سستی نمود پس بر گرم نفس هم باز نده که در شر
 داشت در عرض آب که تمام جگر است بود و اما چنین آمده اند که آن نده که بروی بود و
 کرانی بود بماله گفته اند با تحقیقت و اند اعلم که یک شتر بار بود و یک روی آن شتر نده را شک
 کرد و هم در وی می نشست و بنواب میرفت تا بعد از نده تهای مدیر هم بر بدن او
 خشک شد و ایجا میگویند که این تعذیب نفس است و یک احترام این دارند
 که باری این نوع نده باین کرانی پوشیدن از کجا آمده است و از دیگری نمی آزند
 که باری بر نه پنج میرفت و اگر خاری پایش میخید و بیونی آورد و پیش برود آمد
 هم بآن نمود و صوفی که در بر داشت پاک میکرد و تارفته رفتن یا بهاش آلوده
 و برش رفت و کارش بهلاک انجامید و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال
 نفس شهوت طعامی مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از آن طعام ببرد

درینجا دست و اواز کجا بود وی در آنوقت در کرامت شهید و کرامت محل بود نور قیاس
 این ایشا هست و از اقوان بنید است و از ارباب بکر و وجد و حال است و
 بخت جنید رسانید که سله روز بر نوری گذشت است که طعام خورده است
 و خواب کرده اند اندکی بید و تو بعد میکند پسید حال ناز نای وی چسبست گفتند
 میکند همان قدر از وقت که در وی ناز بگذارد و هوشیار است چون از ناز فارغ گردد
 در هم بر سرستی خود و در فرمود و بعد که محفوظ است و حال صحیح دارد و میگوید که جنید
 رضی الله عنه در واقعه محنت غلام خلیل در میان فقهارفت و غریب بود و در این حله
 خود را از شر آن از خدا بخران خلاص کرد و دیگر ناری تابو و باوی در مقام ناز و عتاب
 بود و میگفت تو در میان فقها و محققان در میان نادیده انگان و بلا آستانان ندو آ
 و سخن این راه مگو و اند اعلم و نیز از یکی از ارباب احوال که در طبعه شایع جنید بود
 اند جلیهمی آمد که شبی او را حاجت محصل بود و در غایت سردی و بد نش
 در غایت کسفت نفس کرانی و سستی نمود پس بر گرم نفس هم باز نده که در شر
 داشت در عرض آب که تمام جگر است بود و اما چنین آمده اند که آن نده که بروی بود و
 کرانی بود بماله گفته اند با تحقیقت و اند اعلم که یک شتر بار بود و یک روی آن شتر نده را شک
 کرد و هم در وی می نشست و بنواب میرفت تا بعد از نده تهای مدیر هم بر بدن او
 خشک شد و ایجا میگویند که این تعذیب نفس است و یک احترام این دارند
 که باری این نوع نده باین کرانی پوشیدن از کجا آمده است و از دیگری نمی آزند
 که باری بر نه پنج میرفت و اگر خاری پایش میخید و بیونی آورد و پیش برود آمد
 هم بآن نمود و صوفی که در بر داشت پاک میکرد و تارفته رفتن یا بهاش آلوده
 و برش رفت و کارش بهلاک انجامید و از دیگری نقل میکنند که مدت سی سال
 نفس شهوت طعامی مخصوص داشت راضی نشد که نفس را از آن طعام ببرد

۱۰ شکر خداوند عز و جل
 ۱۱ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۲ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۳ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۴ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۵ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۶ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۷ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۸ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۹ بزرگواری و بزرگواری
 ۲۰ بزرگواری و بزرگواری

و قضای شهوت آن کند و از دیگری می آرند که گرسنه بود بعد از چند روز و از آنکه
 یا بر یک بفری بر زمین افتاده یافت نفسش بحکم اضطراب آن و امیدیا آن بر یک
 را از زمین برداشت و در دهن افکند و دیگری بگفت این کار نفس را تا دو
 سه سال در بونیه ریاضت میگذراخت و با تشش کسکی میسوخت و امثال
 این حرکات و افعال از ارباب سکر و حال و اصحاب ریاضات و مجاهدات
 بسیار منقول است و ایشان را در اینجا قصد ریاضت نفس و تحقیق حال و رسیدن
 بکنه اوست و اینها را از باب معالجت نفس میدارند و مقرر است که علاج
 باشد و طبیعت نفس چنان وقع است که تا کار بروی بخین سخت ننگند و تنگ
 نگیند و بی بر تیر اعتدال نرسد و اگر معالجه نفس بر حضرت کنند و اثر حق
 نیاید و اگر مطلقا بفریست کنند بر خست آید مثل مشهور است که برای مرگین
 تا زحمت اختیار کنند و قهها میگویند که در اینجا تعذیب نفس و تحسیرم حلال
 و تجاوز از حد اعتدال نیست و آن بحکم نص قرآن و احادیث منوع است
 قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تحسروا حظا من الله ما احل الله
 لكم ولا تقربوا الى الله لا حية الموتى من قول الله لا تحسروا حظا من الله
 انما حسرتكم في جمعي اوصحابه نزل فيهم بعد صلوات الله عليه وسلم و گفتند یا رسول الله
 بخوابیم که طعام ترک کنیم و از اهل و عیال کناره گیریم و صبر کنیم و آواره
 شویم این فرمان آمد که لا تحسروا حظا من الله لا تحسروا حظا من الله و باب
 حرق و مدارات نفس بسیار است جواب است که احادیث همچنانکه در باب فقر
 و مدارات نفس وارد است و در باب مخالفت نفس و هوا و ارتیاض و صرف خان
 وی از لذات و شهوات نیز واقع شده است و اصحاب رسول الله را صلی الله علیه
 و سلم ریاضات و مجاهدات و تحمل شدائد و مکارات و تخریج مرارات فقر و فاقه و جمع و حش

۱۰ شکر خداوند عز و جل
 ۱۱ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۲ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۳ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۴ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۵ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۶ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۷ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۸ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۹ بزرگواری و بزرگواری
 ۲۰ بزرگواری و بزرگواری

۱۰ شکر خداوند عز و جل
 ۱۱ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۲ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۳ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۴ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۵ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۶ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۷ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۸ بزرگواری و بزرگواری
 ۱۹ بزرگواری و بزرگواری
 ۲۰ بزرگواری و بزرگواری

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله فينا
مبعوثا رحمة وهدى
للعالمين
آمين

و تجید وی در مقام مجاہدہ و ریاضت حرام و ہستی عنہ است چرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اور از ان منع نفرمود و باز داشت این نبود مگر غلبہ حال و سکرو و جد و صحابہ را رضی اللہ
علیہم نیز غلبات حال بود و سستی ہا بود آخر تو اجد و رقص لیل و مسجد زدن و آتہ و کھن
بہن بی من گشت و منع عمر بن خطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیہ و عدم
سکرو و سنان عائشہ صدیقہ از ان حضرت دزد دل نشدن بطہارت ذیل و برایت
حال وی رضی اللہ عنہا در قصیدہ افکشت و قول بخاؤن جلی نزد جریان فکر و یاکہ وی رحمت
است مرا این است را خداوند ما عا ذر ا و اہل عا ذر ازین رحمت فراموش مکن و قول
در وقت طریان اغما و سکر ات موت احق خفقت فخر تک لتعلم انی احبک این حدیثی
و جد و غلبہ حال بود و اسد اعلم و جعل از بعضی از شاخ طریقت کہ سالکان طریق توحید
توکل بده اند آمدہ است کہ بی توشہ و بی رفق در بادیا و بیابانکہ غالب در اینجا خطرات
و خوف ہلاک باشد و را مدہ اند و حائر و ہائم گشتہ و فقہارا با ایشان نزاع است کہ چرا
کنند و سبابی کہ حکیم مطلق خلق فرمودہ است ترک و بند و نفس اور ہلکہ بیند ازین سبب
خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست کہ سبابی کہ حق سبحانہ و تعالی بحکم جریان
عادت خلق فرمودہ است و سبب ات را با وی ربط داده و وابستہ گردانیدہ است
سنت است قسمی از ان یقینی است کہ ارتباط فعل و توقف آن بروی ضرورت است
و سقوط آن و تجاوز از ان از محالات عادی و بیچ یکی در ترک آن ممکن و بیسرنہ و ترک
آن موجب اثم است چنانچہ تفرید برداشتن و در دہان نہادن و خائیدن و فرو بردن و
ترک این اسباب اخل توکل نیست بلکہ ہل و سقہ است مگر آنکہ حق تعالی در باب یکی خرق عادت
کنند و بطریق معجزہ و کرامت استعطا آن نماید قسم دوم سبب ظہینہ است کہ غالب حکم عرف
جریان عادت از اہل طبیعتی و سببیتی است ولیکن این قسم با اختلاف طبائع و اقتیاد و ریاضت و
تفاوت قوی و عجم افراد انسانی مختلف گردد ہلایکی باشد کہ بقوت طبیعت و صرف عبت

در این مقام مجاہدہ و ریاضت حرام و ہستی عنہ است
چرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اور از ان منع نفرمود و باز داشت این نبود مگر غلبہ حال و سکرو و جد و صحابہ را رضی اللہ
علیہم نیز غلبات حال بود و سستی ہا بود آخر تو اجد و رقص لیل و مسجد زدن و آتہ و کھن
بہن بی من گشت و منع عمر بن خطاب آنحضرت را از صلح کفار در روز حدیبیہ و عدم
سکرو و سنان عائشہ صدیقہ از ان حضرت دزد دل نشدن بطہارت ذیل و برایت
حال وی رضی اللہ عنہا در قصیدہ افکشت و قول بخاؤن جلی نزد جریان فکر و یاکہ وی رحمت
است مرا این است را خداوند ما عا ذر ا و اہل عا ذر ازین رحمت فراموش مکن و قول
در وقت طریان اغما و سکر ات موت احق خفقت فخر تک لتعلم انی احبک این حدیثی
و جد و غلبہ حال بود و اسد اعلم و جعل از بعضی از شاخ طریقت کہ سالکان طریق توحید
توکل بده اند آمدہ است کہ بی توشہ و بی رفق در بادیا و بیابانکہ غالب در اینجا خطرات
و خوف ہلاک باشد و را مدہ اند و حائر و ہائم گشتہ و فقہارا با ایشان نزاع است کہ چرا
کنند و سبابی کہ حکیم مطلق خلق فرمودہ است ترک و بند و نفس اور ہلکہ بیند ازین سبب
خلاف سنت است جواب ازین سخن آنست کہ سبابی کہ حق سبحانہ و تعالی بحکم جریان
عادت خلق فرمودہ است و سبب ات را با وی ربط داده و وابستہ گردانیدہ است
سنت است قسمی از ان یقینی است کہ ارتباط فعل و توقف آن بروی ضرورت است
و سقوط آن و تجاوز از ان از محالات عادی و بیچ یکی در ترک آن ممکن و بیسرنہ و ترک
آن موجب اثم است چنانچہ تفرید برداشتن و در دہان نہادن و خائیدن و فرو بردن و
ترک این اسباب اخل توکل نیست بلکہ ہل و سقہ است مگر آنکہ حق تعالی در باب یکی خرق عادت
کنند و بطریق معجزہ و کرامت استعطا آن نماید قسم دوم سبب ظہینہ است کہ غالب حکم عرف
جریان عادت از اہل طبیعتی و سببیتی است ولیکن این قسم با اختلاف طبائع و اقتیاد و ریاضت و
تفاوت قوی و عجم افراد انسانی مختلف گردد ہلایکی باشد کہ بقوت طبیعت و صرف عبت

عادت از ان
عادت از ان
عادت از ان

(Vertical Persian calligraphy)

[illegible]

۵
 پنج دیل بی بی زین
 طالع آن هوس و فتنه کار
 مراد از آن آن امی بی بی
 آسانی باشد مردان دوستی
 دلی بی بی و سپهری بود
 پنج آن بی بی که
 چو کبریا

۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قلیل است و اگر لزوم اشکال و عدم آن در فهم و تبادر متجاوب و متساوی اند
لاجرم بر حکم متجاوب کلام نیز مشکوک و متنازع فیه باشد و بعد از اشکال در کلام
گاهی بسبب ضیق حوصله عبارت از اشاعه جوهر معنی باشد و گاهی بعلت فساد
اصل و اختلال مقصد بود و کثرت وجود اشکال و ابهام در کلام این طایفه
از قسم اول است زیرا که مقصد و مقصود ایشان در غایت نزالت و بلندی
است هر چند که در اقصای و ایضاح آن کوششند مشکل تر و تنوم
تر گردد و نزد شنیدگان از قسم ثانی است و هر کدام معذور است
و معتقد اگر بر حد زو و ششاشی بنویزند در خطه است امن و سلامت
در تقویض و تسلیم است و اعلی علم قاعده بنای علم بر حجت
و تحقیق است و بنای حال تسلیم و تقدیر بر پس عارف اگر تکلم از حجت
علم کند نظر در اصول علم که کتاب سنت و آثار سلف است لازم افتد زیرا که
اعتبار علم باصل و دلیل وی بود و اگر تکلم از حقیقت حال آید از تسلیم حال
بر شمی چاره نیست زیرا که وصول بدان و علم بحقیقت آن جز بشال آن حال
میسر نگردد و ممکن نباشد پس اعتبار آن بذوق و وجدان وی باشد
و علم بدان مستند بامانت صاحب حال بود و با جوآن اتباع و اقتداء
به نشاید مگر در حق کسی که درین حال با وی یکی بود و یکی از او ستادان
طریقت با فرید خود میفرمود یا بنی بترج المراء فان المراء الی الی الی
یخرج الشکر من صمیم القلب ای سیر کن آب را سر و کرده بخور که خوردن آب
سر و شکر از درون دل برآرد و گفت پس در حق آن مرد یعنی سری سقطی قدس سره
چه کوئی که بر کوزه آب وی آفتاب آید بر نداشت و گفت شرم دارم
که از برای حفظ نفس خود کوزه بر دارم فرمود وی صاحب حال است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

اقتدا بوی راست نیاید و اسد اعلم قاعده واجب و صاحب حال چون وجد حال
 وی بجای رسد که زمام اختیار از دست رود و مالک نفس نماند و دست و
 وی در آن حالت حکم بخون دارد و در حق سقوط اعتبار افعال و عدم جریان احکام تکلیفیه
 اما بر تقدیری که وجد و حال وی محقق و صحیح بود از شائبه تکلف و اختیار معرا و آنچه از وی
 درین حالت فوت شود استدر اک فانت و قضای فانت لازم کرد و باعتبار وجود
 کسب و اختیار در سبب و مباشرت سبب مثل سکران اگرچه در حالت سکر قدرت
 و اختیار ندارد ولیکن چون تحصیل این حالت بارتکاب و اختیار اوست قضای فوائیه
 بروی واجب بخلاف بخون اصل و با وجود عذر و رفع و یا خذ اقتدا بدان فعل جائز نباشد
 و متابعت وی و انبوه مثل فاعده نوری نزد سیاف و وقوف ابو حمزه در چاه و حال
 سبیل و در خلق حیه و خرق ثوب جدید و القای مال در بحر و امثال آن از طوایر اعمال
 ایشان که غلبه وجد و حال چنانچه از عنوان آن حکایات لایح است صدور یافته و نقص و جواز
 در شمع تیر ازین بابست گری شائبه تکلف و غلبت اختیار و قصد مخالفت بوجهی که صبر
 و ثبات از آن ممکن نباشد صادر کرد و از حیطه ضبط و مجال خط خارج بود صاحب آن معذور است
 و حال می بر تقدیر تحقیق و صحت محکم می مبالغه در انکار و قصد اعتقاد و چون آن امر را
 مجنون حضرت رسالت که صلی الله علیه و سلم و از صرع و جنونی که داشت و از انکشاف
 عوارض حرکات شیعیه که در آنوقت از وی صدور می یافت شکایت کرد و فرمود اگر خواهی
 صبر کن تا ترا بجزای این ملا و محنت بهشت برین دهند و اگر خواهی دعا کنیم و از پروردگار
 نفال در خواهم که شفات دهد و ازین بلاات خلاص گرداند و آن زن ارضی
 شد که صبر کند و به بهشت رود پس تخمیر حضرت او را در صبر بر چون
 و طلب شفا و تفسیر و تسلیم وی صلی الله علیه و سلم او را در اختیار
 جنون دلالت دارد بر معذوریت و عدم تقصیر و روی بصدد حرکات امرضیه در انکار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

سنی که در کتب معتبره
 نقل شده است که در روز
 قیامت از وی بپرسند
 که ای مرد عارف چه
 کردی که از این دنیا
 رها شدی و بهشت را
 بدستی یافتی؟
 او میگوید که در این
 دنیا هیچ کار نکردم
 مگر آنکه از هر چه
 در راه خدا بود
 دریغ نکردم و از هر
 چه در راه دنیا بود
 بگریزیدم.

یعنی اگر سابقه ازلی و تقدیر الهی چنین رفته باشد که این معصیت از وی بوجود آید
 چه چاره است آن توبه و انابت نوع از آن خواهد بود چه بپایان بندد در خطا و معصیت
 نیست بلکه در ترک توبه و رجوع است چنانچه از حال آدم و ابلیس بطوری می بینند
 و شیخ ابن عطار الدمشکی ری صاحب کتاب الحکم قدس سره میفرماید که اگر فضا
 سوال ازین کردی که ای متعلق همه العارف بغیر الله البته جواب
 دای که لازمه آنست که تعلیق بهمت با معنای الدشانی و مناقض عنوان معرفت و ادراک
 هست اگر بهمت بغیر حق متعلق شود معرفت مانند عارف نبود و الله اعلم قاعده
 ارتکاب حرام از برای دفع مکر و وسایحی که در دی خوف فتنه و ظن آفت باشد
 بی جرم و یقین بوقوع آن جایز نباشد مثلاً اگر کسی بقصد غمول و گناهی و اقبال
 از نظر خلق ارتکاب منافی ملامی کند اگر حرمیت آن شقوق علیه علم است جایز نباشد و اگر
 مختلف بین است کار تمام است چندان خرج و دشواری ندارد و اگر تضمن مصلحت
 حمیده و غرض صحیح باشد از اهل تجربه و معرفت صورت بواز دارد و آن نیز بدو شرط
 یکی آنکه خلاف راجح حکم و تنوای مذنب وی که تقلید و اتباع آن میکند نباشد شرط دیگر
 آنکه طریق اختلاف قوی باشند بحد و قول غریب مذنب ضعیف عمل نتوان کرد اینجا
 غلات صوفیه از جای روند و نظریه بصلحتی که مخالف نفس اندیشیده اند مقصود دارند و حکمایا
 که از بعضی ارباب احوال منقولست مسک نمایند لیکن محققان ایشان از آن منع کنند میگویند که
 قصه یحی و اسماعیل آنرا چه کوئی که آن مرد عارف و زردی کسی که با اتفاق در نیست
 حرام است تا از نظر مردم ساقط گردد و از آن در حرام خلق و هجوم عوام خلاص باشد قصه
 لیس عام است که یکی از مشایخ که بزرگ و صلاح شهر و وقت و مرجع اهل روزگار خود بود
 چون رجوع خلق و تعظیم و اکرام ایشان نسبت بنویسند و میخواست که ایشان از سر خود و آنگاه
 حیل بر آن بخت تا ایشان کرد و وی نکرد و بدینجهام رفت و جاره شخصی برداشت و پوشید

سنی که در کتب معتبره
 نقل شده است که در روز
 قیامت از وی بپرسند
 که ای مرد عارف چه
 کردی که از این دنیا
 رها شدی و بهشت را
 بدستی یافتی؟
 او میگوید که در این
 دنیا هیچ کار نکردم
 مگر آنکه از هر چه
 در راه خدا بود
 دریغ نکردم و از هر
 چه در راه دنیا بود
 بگریزیدم.

سنی که در کتب معتبره
 نقل شده است که در روز
 قیامت از وی بپرسند
 که ای مرد عارف چه
 کردی که از این دنیا
 رها شدی و بهشت را
 بدستی یافتی؟
 او میگوید که در این
 دنیا هیچ کار نکردم
 مگر آنکه از هر چه
 در راه خدا بود
 دریغ نکردم و از هر
 چه در راه دنیا بود
 بگریزیدم.

تمام نقد و از اشکال و ابهامات عالی آید و الابی ضبط معنی ضلالت لازم آید و بی صیغ
نقطه استدلال روی نماید و بسا باشد که تحقق کامل بعین تصور لفظ و عبارت از ادای
معنی مقصود و کشف حقیقت بوسیله از اشتباه و ابهام در ورطه اختلاف افتد و نزد ظاهر
بنیان و عبارت برهان کفر و بدعت فرقی مغشوب گردد و اگر آنچه مراد از طایفه انصوصا
متاخرین ایشان را واضح شود و ازین قبیل باشد و گاهی لزوم ضرر از رکود عموم اشخاص
و اوقات نیز آید حتی که یک حقیقت و یک معنی از مروجی معتبر و مقبول افتد و از دیگری
منکر و مردود و غیر از یک شخص در وقتی مشخص و در وقتی دیگر قبیح با اتحاد لفظ و معنی
حکم با اختلاف حال منکرم اختلاف پذیرد تفاوت حال سامع نیز معتبر است حدیث ثواب
التاسع یغیثون اتیدون ان یکذبوا الله ورسوله و از چند
قدس سره پرسیدند که چند کس پیش تو می آیند و از یک سند سوال کنند تو هر کدام را جواب
دیگر کوئی این صیغ آخر حکم در یک سند کلی باشد فرموده جواب علی قدر السائل
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا ان نحکم باناس علی قلوبهم عقو
طاعده قصار نظر بر صرف حقیقت محل توجه بر نفیست نیست سبب وقوع قوم در
طامات و شیطیات و موجب ورود اعراض و توطئه کار بر ایشان بواضح شریعت
و لسان علم پس واجبست احتیاط در قول تا اخذ از غیر کنند و سنت کنند و تحفظ و احتیاط بایمان
مقصود بغیر وجه واضح نمایند و الا لشک که مستند باصل و وجه واضح بود و معذور باشد
و محل عتاب و ملاست نشود و ابو سلیمان و ارانی رحمه الله علیه میفرمایند که بسا باشد که
مکتب از کلام قوم در دل من افتد و مدتی بران بگذرد و هر چند که آن گاه بقضای حسن و لطافتی که دارد در بران
حال فریاد زند که مرا قبول کن قبول نکنم مگر بدو شاهد عدل که کتاب سنت است
بر صوفی که معاند باطل بر وجه مأمور و شروع نکند و صرف وجه صرف حقیقت نماید و نظر
ملاحظه و اعتبار بسنت الهی و شریعت وی که بر بندگان خود وضع کرده و مأمور فرموده است

تا ابد باقیست و چگونه نیر و اگر نسبت او بجای لا یوت بلی علت نفس درست شده باشد
 هرگز نیر و اگر نسبت زنده شد عشق پر شبت است بر جریده عالم دوام ما
 و لهذا مجامد فی سبیل الله که شرف شهادت رسیده چون تحقیق کلمه البده و اعلای
 دین شایسته معنی کرده بهر دو قسم حیات که حسی و معنی است فائز گرد و کمال تحسین
 الدین قتلوا فی سبیل الله امواتا بکمال احیاء و چون عمل و عباد
 جمعا موجب تحقیق و اعلای معنوی کلمه الله و دین وی بود مخصوص حیات معنوی و
 بقصر بر آن آمد و آن دوام گراست و ذکر خیر و برکت اوست چنانچه گفته اند مصرعه
 قد مات قوم و هم فی الناس احیاء و الله اعلم قاعده
 چنانکه بهای که علماء و متفهمان در رد و انکار نظریه ابد اقبال قوم نوشته اند اگر چه در منع و تحذیر
 و احتیاط از ورود موانع غلط و اشتباه نفع دارد ولیکن متضمن ضرر نیز هست و حصول
 حقیقت و انتفاع و استفاده از آن موافقست بر رعایت چند شرط اول آنکه نظر بر حال
 خود مقرر گردد و آنرا باعث مواخذه و انکار بر نفس خود سازد و ماده اقله و تشنگ
 انسانی و مجلس آرائی نگرداند و با غیر ممالک راه که بنگاهی طبیعت وجودت غفلت و سلا
 و حجت و دریافت وقت کلام و نزاکت برآم و ثبات قدم در مقام صدق و تحقیق و
 سلوک طریق دین و احتیاط موصوف بود بیان نکند و با مریدان ساده لوح و خالی الکن
 که بصفتای عقیقت بجزات شایخ موصوف اند و قوت تمیز سخن ندارند در بیان نیار و
 و در انتقاد و ارتباب یکباش و آشوبش و تفرقه بیندازد و اگر فرضا در مقام و خطا
 نصیحت احتیاج با اعلام و تنبیه شود و عمل و اعتراض در مجر و متحول کند بی تعیین قائل
 و در ضمن بیان تعرض عظمت حال و جلالت شان این طائفه علیه نماید زیرا که سیر
 زلات اید و پوشیدن خطای بزرگان از واجبات وقت و اسباب سعادت
 و سرمایه برخورداریست و حیانت دین و حفظ حوزه اسلام در مراعات ضرورت

در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید

در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید

در بیان این که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید و از این موانع دوری جوید

اوجب والزم است. و قانم بدين خدا با جور و مقتضوی تصور نه انصاف در حق لازم
 و اتباع نفس و هوا ممنوع و دياتی که مصحوب هوا باشد فاسد و سختی که شوب بغير عقل
 بود باطل است شرط دوم رسوخ اعتقاد تحسین ثقل بشناس و ترجیح راحت غم
 کمال ایشان از عبار طعن و تقيض آثار فنی نسبت منع صدور آن از ایشان و آنچه
 بنا و بیل تطبیق نظار و اعتذار بوقوع آن بسبب حال و غلبه و حد شرط سوم اعتقاد آنکه
 باعث رد و انکار و مال آن حشم ماده و بد و ذریعت است تا عامه خلق و اعیان
 را بخین نکنند و بی تحقیق مقام صدق و کمال حقیقت براه تقلید و متابعت ایشان
 که تقلید و اتباع در احکام ظواهر شرع رود در احوال و مواجید و افواق و از فقها آنکه
 بطائفه صوفیه براه رد و انکار رفته و تشدید و تعلیل نموده است این جوری است
 که از اکابر علمای فقه و حدیث است و گفته اند که مقصود وی نیز سبب دفع
 است بدلیل نظریه و توشیح وی کتب خود را بکتابیات و کلمات شبلی
 و تشبهات و بافعال و اقوال ایشان با وجود رد و انکار وی بر ایشان در بعضی
 مواضع و در چند موضع از کتاب تلخیص ابلیس که از تصانیف مشهوره است
 گفته است و با لفت نموده و قسم یاد کرده است که مقصود من اظهار علم
 و تحقیق بدین و تبیین و تخذیر از مواضع بدعت است نه طعن بر رجال و تقصیر
 اهل کمال و لیکن از شدت و غلظت و خشونت کلام وی که در کتاب
 مذکور کرده است ظاهر شود که انکار وی قوی و نزاع وی مغلوب است
 و در نظر انصاف آن کتاب در معرفت مداخل شیطان و حسم ماده و بدعت
 و جهالت بی نظیر است غیر آنکه خشونت الفاظ و تشدید انکار و تعلیل طعن
 و تشنیع بی موش و مشوش است و لهذا محققان از ارباب نصیحت
 از خواندن این کتاب و امثال آن منعم و تخذیر کرده و بعد موصوف و وقوع در

[illegible]

و نیست فرموده اند تا بسویان تقیص مشایخ و ارباب احوال گرفتار نکرد و همچنین که این کتاب و انشال آن منع کرده اند از خواندن در بعضی کتب قوم مثل فصوص و اشبا و ان که اسرار و خلایق و مواجید امریابی توقف و تماسخی نوشته اند نیز نهی فرموده اند
شرط چهارم که خلاصه کلام و حاصل مرام است آنست که اعتراف بقصور علم و ضعف فهم خود کند خداوند که ایشان چه گفته اند و چه اشارت کرده سخنان ایشان را با ایشان گذارد و خود را و تصرف خود را از میان بردارد و انصاف آنست که توقف و انکار بر آنست که در فهم این کس می در آید یا احتمال آنکه چیزی اراده کرده اند مگر نباشد پس حقیقت انکار بر نفس خود است نه بر ایشان و باطله دین و شریعت واضح است خود موافق آن رود بدان کار کن و اگر باز تو مسئله شرعی می پسند می دانی حکم شریعت چرا بگو و اگر در خصوص حال یکی از صاوتان راه سخن افتد تعالی و در بزرگ اعراض کن و بدانکه محذور و انکار سبب بعذر و حرمانست و تصدیق و اعتقاد موجب عقاب و الله الهادی و منه التوفیق لبخيل الصواب
تمام شد نقل قواعد از کتاب قواعد الطريقه فی الجمع بین الفسریه و الحقیقه و چون عبارات این کتاب در رعایت وقت و ایجاز بود اگر کتب بسط و ایضاح زیادت کلی یا فقره شده باشد و نیست ولیکن نقل سخنی و حکایتی زائد بر اصل مقصود و کلام شیخ کرده نشد الا اشارت اند که توقف یافت این معانی را در رسائل و کتب متعرب اقتضای وقت باضم معانی دیگر نیز تفصیل داده اند تا با دست یافتن خاتمه اکنون بجای از اعتقاد اهل حق اشارت کرده رساله را تمام کنیم تا مقطع کلام باطلعت مناسب افتد و جمله فصول اعتقاد سلسله است اول اعتقاد و در جانب ربوبیت و محمل آن اعتقاد تمیز و نفی تشبیه است و اثبات هر چه از صفات کمال بود و ایمان بحقیقت آنچه در و یافته از مشابهات و مشکلات

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

خاتمة الطبع

درین ایام طراوت و جلال تریزان آستان خالق دریا بکمان و شنای بحار سراسر جلال نین و پنهان میگرد
 تا از این تمام نبت سر او خطا و سیاهان عبد الرحمن در حاجی محمد روش خان نگه انداخته فی الجمله عیون
 جمادی الآخره شمس عجمی نبت نبت آتین مرج البحرین بکستان انبساط آبی سایند و شاهد بعضی غیر مائیس
 سواج صلیت صاحب محمد نهال لدین سعدی اکا کوردی سرشته دار عدالت صدر لصد و در بهاد و ضلع فخر کرا
 اولاد امجاد مولوی شیخ محمد قاری مصنف شرح فارسی سار از شاطبی المعروف حضرت بندگی من انصفیه
 محمد و شیخ سعد خیر آبادی قدس الله سرها هستند روای نکین و کشین و محمد و العالید و الصلوة والسلام علی رسول الله

والله واصلها به تبعين الى يوم الدين

صنف	مطر	غلات	صحب	صحبنا	مراج البحر	صنف	مطر	غلات	صحب
۱۰	۲	شرب	۱۴	۲	صدق	۲۴	۸	بجاری	بجاری
۱۵	۳	رای	۱۵	۴	غلت آباد	۱۰	۱۰	نصف	نصف علم
۵	۵	بلک	۵	۵	حیوت	۳۱	۲۰	مقصود	مقصود
۱۶	۶	بعایه	۱۶	۲	نصاری	۳۳	۱۲	یین	یین
۲	۵	ی بیزیت	۱۸	۱۸	الاسه	۱۱	۱۶	صدور	صدور
۱۳	۵	وشر	۲۳	۸	بیشتر	۳۵	۵	دکر	دکر

مقادیر و صفات
 اشیاء
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

ف
٢٩٤٤٨

CALL No. { ٢٩٤٤٨ ACC. No. ٩٤٣

AUTHOR عبد الحق -

TITLE مرج البحرين -

ف
٢٩٤٤٨

٢٩٤٤٨ ٩٤٣

عبد الحق
مرج البحرين

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.